

علل و عوامل ناپایداری حکومت شیعی فاطمیان در مغرب

دکتر محمدعلی چلونگر

استادیار دانشگاه اصفهان

چکیده

حاکمیت و نفوذ فاطمیان در مغرب اسلامی، کوتاه و گذرا بود. کوشش‌های آنان برای اشاعه عقاید اسماعیلیان در مغرب با موفقیت چشمگیری همراه نبود. پژوهش حاضر در صدد است علل و عوامل عدم گسترش عقاید اسماعیلی و علل ناپایداری نفوذ فاطمیان در مغرب را مورد بررسی قرار دهد. فاطمیان با وجود آنکه پایگاهی نسبتاً قدرتمند در دوران قیام و دعوت در مغرب به دست آوردند، بعد از رسیدن به حکومت، در اثر سیاست‌های خاصی که در پیش گرفتند، نتوانستند این نفوذ را حفظ کنند.

کلیدواژه‌ها: فاطمیان، تشیع، اسماعیلیان، مغرب، مالکی‌ها، خوارج، اهل سنت، امویان اندلس.

مقدمه

حضور و نفوذ فاطمیان در مغرب، گذارا و مقطعی بود. این حضور در آن مدت کوتاه صرفاً سیاسی و نظامی بود و فاطمیان نتوانستند نظر مردم بومی منطقه را به مذهب و عقاید خویش جلب کنند. آنان در مغرب با بحران‌های مختلف، از جمله بحران عدم مشروطیت مواجه بودند و در مقایسه با گروه‌های دیگری که در مغرب حضور داشتند، مثل خوارج و ادریسیان علوی، نتوانستند پایگاه قدرتمندی به دست آورند و قدرت و نفوذ آنان در مغرب، با انتقال مرکز حاکمیت به مصر، عملاً کاهش یافت و بعد از مدتی پایان یافت. در حالی که حکومت‌های دیگر منطقه، مثل ادریسیان علوی و رستمیان خارجی، نفوذ اعتقادی و معنوی و فرهنگی‌شان بعد از سقوط باقی ماند و تلاش‌های متعددی برای بازگرداندن حکومت آنان انجام گرفت، با رفتن فاطمیان از مغرب، نه تنها تلاشی برای پایداری نفوذ آنان انجام نگرفت، بلکه بعد از مدتی حکومت منصوب از جانب آنان به اطاعت عباسیان درآمد.

با بررسی تاریخ فاطمیان مغرب، این سؤال مطرح می‌شود که علل ناپایداری فاطمیان در مغرب با وجودی که در دوران دعوت توانستند قبایل مختلف بربر را به خود جلب کنند و زمینه‌های سقوط اغلییان و دیگر حکومت‌های مغرب را فراهم آورند، چه بوده است؟ این مقاله در پی پاسخ به سؤالات زیر است:

۱. چرا فاطمیان در آغاز با استقبال مردم بومی و قبایل بربر مواجه شدند، ولی این حمایت تداوم نیافت؟

۲. علل ناپایداری نفوذ فاطمیان در مغرب، در چه عواملی نهفته است؟

۳. چرا همانند خوارج، فاطمیان از نظر اعتقادی و دینی پایگاهی به دست نیاوردند؟

سیاست مذهبی فاطمیان در مغرب

موفقیت فاطمیان در تشکیل دولت در مغرب، مدیون سیاست‌های دینی، اجتماعی و فرهنگی‌ای است که در دوران دعوت از سال ۲۷۹ق توسط داعی پرتلاش فاطمیان، ابوعبدالله شیعی به اجرا درآمد. آنان در دوران دعوت، مبلغانی به سراسر ممالک اسلامی اعزام می‌کردند (عرب‌احمدی، ۱۳۸۷، ص ۹).

در دوران قیام و دعوت، داعی اسماعیلی، ابوعبدالله شیعی، برای جلب بربرها سیاست تسامح مذهبی و عدم پافشاری بر تغییر اعتقادات مذهبی مردم بربر را در پیش گرفت. وی در برخورد با مخالفان مذهبی، آنان را مجبور به پذیرش عقاید دینی خود نمی‌کرد و این روشی بود که با روحیه آزاد و بدوی بربرها تناسب داشت.

ابوعبدالله شیعی در ملاقات با قبایل مخالف، صریحاً اعلام می‌داشت: «هرکس از شما قصد ورود به مذهب ما را دارد، داخل شود و هرکس قصد بازگشت و رجوع از آنچه ما بدان معتقدیم دارد، او هم آزاد است و احدی مجبور بر این کار و مورد مؤاخذه نیست» (قاضی نعمان، ۱۹۷۰م، ص ۱۰۸).

با نگاهی به اقدامات ابوعبدالله شیعی در برخورد با شهرهای فتح‌شده مشخص می‌گردد سیاست کلی فاطمیان در برابر مخالفان، مدارا بوده است. ابوعبدالله مقاومت و مخالفت مخالفان را ناشی از تعصب ضدشیعی و جهل درباره شیعه می‌دانست و به همین علت سعی در اقناع آنها داشت و معتقد بود اقناع با گفتگو و تسامح امکان‌پذیر است، نه جنگ و اجبار. بعد از فتح شهر طبنه، ابوعبدالله نسبت به اهالی شهر که از نظر اعتقادی و مذهبی هم با اسماعیلیان هم‌عقیده نبودند، شدت عمل نشان نداد (همان، ص ۱۶۲-۱۶۳)؛ زیرا گمان می‌کرد مقاومت آنها در برابر او به دلیل تعصب و مخالفت آنان با شیعه بوده؛ لذا در صدد برآمد آنان را قانع کند در مخالفت با مذهب شیعه در اشتباه هستند. ابوعبدالله شیعی در توسعه دعوت اسماعیلی معتقد به مسامحه و تحمل مخالفان بود. عملکرد وی نشان می‌دهد که معتقد بود در فضای تسامح بهتر می‌توان حقانیت و برتری خود را برای مخالفان اثبات کرد.

در کنار سیاست مدارا و تحمل، عاملی که در گرایش و استقبال مردم و قبایل بربر مؤثر بود، سیاست‌های اجتماعی اعمال‌شده در دوران دعوت بود. نهضت فاطمیان طبق نظر عده‌ای از منابع اهل سنت، از آغاز توجه خاصی به نارضایتی‌ها و نابرابری‌های اجتماعی کرد (الدواداری، ۱۹۶۱م، ج ۶، ص ۴۸-۵۱).

عده‌ای از محققان معتقدند جنبش اسماعیلی توسط عوامل اجتماعی استقرار یافت؛ بنابراین شیعه، انقلابی در برابر اشرافیت و نتیجه طبیعی عملکرد طبقات ستم‌کشیده بود (لوئیس، ۱۳۷۰، ص ۱۳۱).

استقبال گسترده بربرها از فاطمیان، در آغاز به علت توجه آنان به طرح شعارهای اجتماعی مبنی بر طرح آرمان‌هایی چون عدالت اجتماعی و مبارزه با ظلم اغلبیان بود. ابوعبدالله برای جلب توجه بربرها، تعدیلاتی در جمع‌آوری مالیات‌ها به وجود آورد. ابن‌عذارى نقل می‌کند در موردی ابوعبدالله فرمان به بازگرداندن خراج عشور داد؛ چون معتقد بود بر اساس شیوه صحیح و عادلانه جمع‌آوری نشده است (ابن‌عذارى، ۱۹۸۳م، ج ۱، ص ۱۳۶).

ابوعبدالله سیاست تسامح و مدارا را تا زمانی که خلافت تشکیل شد و عبیدالله مهدی در رأس حکومت قرار گرفت، دنبال کرد. با تشکیل خلافت فاطمیان، عبیدالله مهدی تسامح و مدارای مذهبی را کنار گذاشت و تعصب مذهبی شدیدی در برخورد با دیگر فرقه‌های مذهبی در پیش گرفت و چهره فاطمیان را نزد اهل سنت و خوارج مغرب، به عنوان یک حاکمیت مذهبی متعصب، جلوه‌گر ساخت.

دولت عبیدالله از نخستین روزهای تشکیل، چه در گفتار و چه در رفتار، به صورت دولت تبشیر و ترویج مذهب اسماعیلی نمایان شد. از این بالاتر آنکه عبیدالله مهدی آشکارا اعلام می‌کرد می‌خواهد نفوذ سیاسی و مفاهیم مذهبی خود را در سراسر غرب

اسلامی بسط و گسترش دهد. عبیدالله مهدی بر این باور بود که نشر مذهب اسماعیلی، در دولت او کار دشواری نیست و می‌تواند عقاید اسماعیلی را در بین بربرها گسترش دهد.

اجرای رسوم و شعائر شیعی، از همان ماه‌های آغاز تشکیل حکومت فاطمیان بر همگان الزامی شد: اذان تغییر کرد؛ عبارت شیعی «حی علی خیر العمل» جایگزین «الصلاة خیر من النوم» گردید؛ نمازهای تراویح که به جماعت برگزار می‌شد، ممنوع گشت؛ زیرا از دید شیعه این عمل، بدعتی نکوهیده بود که از جانب عمر خلیفه دوم، سنت شده بود. در خطبه جدید، بعد از صلوات بر رسول الله ﷺ، صلوات بر امام علی ﷺ افزوده شد؛ پس از آن فاطمه ﷺ و امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ را دعا می‌کردند. به طور کلی، بنا به فرمان قاضی جدید، اعمال عمر و دیگر اصحاب که از تأیید امام علی ﷺ و خاندان پیامبر ﷺ برخوردار نبود، از مقبولیت افتاد (ابن هیثم، ۱۳۸۸، ص ۴۶).

ابن عذاری می‌نویسد:

عبیدالله بعد از تشکیل خلافت، تشیع را ظاهر گردانید و اعمال قبیحی انجام داد. او سب اصحاب و همسران پیامبر ﷺ به جز علی ﷺ، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، سلمان فارسی و ابوذر غفاری را رایج گردانید و ادعا کرد اصحاب بعد از پیامبر ﷺ غیر از افراد پیش گفته مرتد شدند. شعرا عبیدالله را با کفر ستایش کردند و او اجازه داد، او فرمان داد اهل سنت در ماه رمضان نمازهای تراویح نخوانند و دو روز مانده به ماه مبارک را روزه بگیرند و همچنین جمله «الصلاة خیر من النوم» را از اذان صبح

حذف نمایند و جمله «حی علی خیر العمل و محمد و علی خیر البشر» را اضافه کنند

(ابن عذاری، ۱۹۸۳ م، ج ۱، ص ۱۵۹).

عبدالله مهدی سعی کرد تشکیلات دعوت را برای گسترش عقاید اسماعیلی فعال سازد. وقتی موضع مخالفت‌آمیز فقهای متعصب و سختگیر را در برابر اقدامات مذهبی‌اش دید، دیوانی به نام «دیوان الکشف» ایجاد کرد و مسئولیت آن را به دو نفر از منسوبان خود به نام‌های ابوجعفر محمد بن احمد بغدادی و عمران بن ابی‌خالد بن ابی‌سلام که از غلات اسماعیلیه بودند، سپرد (همان، ص ۱۶۲) و به آنان دستور داد سران و بزرگان دشمنان اسماعیلی را که آشکارا با اقدامات او دشمنی می‌ورزند، شناسایی کنند. گروهی از بزرگان فقهای مذهبی مالکی مورد آزار و شکنجه واقع شدند؛ از جمله ابراهیم بن محمد ضبی معروف به ابن برزون و ابوبکر هذیل، به اتهام طعن در مذهب اسماعیلی و انکار برتری امام علی بن ابی‌طالب بر ابوبکر و عمر و عثمان، شکنجه و سپس کشته شدند (همان، ص ۱۵۵).

ابن برزون به تحمل پانصد تازیانه و مرگ و ابن هذیل فقط به مرگ محکوم شد. آنان پس از اعدام به فرمان ابن خنزیر - حاکم تازه قیروان - در ملأ عام به صلیب کشیده شدند و جنازه‌هایشان را برای مدتی در معرض دید گذاشتند. اعدام در صفر ۲۹۷ هجری رخ داد. اینان نخستین شهیدان مالکی بودند.

بعدها مالکیان تا آنجا که ممکن بود، به این حادثه آب و تاب دادند (ابن هیثم، ۱۳۸۸، صص ۴۹ و ۱۸۶). ابن هیثم که خود شاهد برخورد فاطمیان با مالکیان است می‌نویسد: «کتاب‌های مالک و ابوحنیفه به طبیبان و داروفروشان و عطاران فروخته شد تا در آن دارو بیچند که بی‌ارزشی و کم‌اهمیتی و ناامیدی از سودمندی آن کتاب‌ها را نشان دهند... و بعضی از آن کتاب‌ها هم به اندلس و به مشرق فرستاده شد» (همان، ص ۱۸۶).

اهالی مغرب اجازه ندادند کمترین خدشه‌ای به مذهب سنی آنان وارد شود و حاضر نشدند قداستی که عیدالله می‌خواست خود را در هاله‌ای از آن قرار دهد، بپذیرند، فقهای مالکی با حمایت هواداران خود در قبایل واکنش نشان دادند و فاطمیان را به واسطه این عقاید به زندقه متهم کردند. اقدامات خشونت‌آمیز فاطمیان موجب شد مخالفان مذهبی آنان که کنار زده شده بودند، یا موقعیت‌شان تضعیف شده بود، دوباره فعال شوند و علم مخالفت با فاطمیان را بالا ببرند.

از جمله دلایل حمایت گسترده اولیه بربرها از قیام ابویزید خارجی علیه فاطمیان، اقدامات تعصب‌آمیز مذهبی خلفای فاطمی مغرب بود. ابویزید با طرح شعارهایی همچون عمل به اسلام و دوری از بدعت که به ادعای او فاطمیان در صدد اعمال آن در دین بودند، بربرها را به دور خود جمع کرد و قیام او گسترده‌ترین قیام ضدفاطمی در مغرب شد که فاطمیان را تا آستانه سقوط پیش برد (ابن عذاری، ۱۹۸۳م، ج ۱، ص ۲۱۶-۲۲۰/ مقریزی، ۱۲۷۰ق، ص ۳۵۰/ همو، ۱۹۹۶م، ج ۱، ص ۷۹-۸۵/ جوزری، ۱۹۵۴م، ص ۴۴-۵۸).

سال‌های نخستین خلافت فاطمیان در مغرب، سخت‌ترین ایام برای مالکی‌ها بود (ابوبکر مالکی، ۱۹۵۰م، ج ۲، ص ۲۳۶-۲۳۸). بسیاری از آنان به اندلس رخت برپستند و در آن جا بعداً به خدمت امویان درآمدند. مدت‌ها بعد در دوران معز که فاطمیان خط مشی خود را تغییر دادند و روش تسامح دینی در پیش گرفتند و قضات مالکی را به منصب‌های کلیدی و مهم، مانند قاضی‌القضاتی قیروان یا مصر، گماشتند، دشمنی مالکی‌ها هرگز متوقف نشد.

شاید بتوان گفت فاطمیان مخالفت دینی را در میان بخش‌های بزرگی از جمعیت مغرب دست کم گرفته بودند. کوشش برای تحمیل مذهب اسماعیلی بر سنیان که عموماً مالکی‌مذهب بودند و به امویان گرایش داشتند یا بر قبایل بربر، مانند زناته که خارجی‌مذهبنی سرسخت بودند، سیاست دینی فاطمیان را خطرناک می‌ساخت. با در

نظر داشتن تمام مشکلات، فاطمیان می‌بایست پیش‌بینی می‌کردند اهل سنت ممکن است این چنین واکنش نشان دهند. تقبیح آموزه‌های اسماعیلیه از سوی اهل سنت مکرر اتفاق می‌افتاد (سلیم، ۱۳۸۷، ص ۸۶).

می‌توان گفت نفوذ مالکی‌های قیروان و مغرب از بزرگ‌ترین عوامل شکست دولت فاطمی در مغرب بود. این دولت اصولاً برای نشر مذهب اسماعیلی در مغرب و تبدیل مغرب به پایگاه و مرکز این مذهب به وجود آمد، اما در رسیدن به این هدف ناکام ماندند. این شکست مذهبی شکست سیاسی را در پی داشت و همین باعث شد فاطمیان مغرب در جستجوی مکانی دیگر برآیند تا دولت خویش را به آن منتقل سازند (حسین مونس، ۱۹۹۲م، ج ۱، ص ۴۹۳).

فاطمیان در دوران معز از شورش‌هایی که در مقابل سیاست مذهبی خلفای اولیه آنان انجام گرفته بود، درس‌هایی گرفته بودند. از جمله آن درس‌ها، آن بود که: در پیش گرفتن خط مشی و سیاست ملایم همراه با احترام به رعایای غیر شیعی‌شان برای رسیدن به مقاصد بهتر خواهد بود. از این زمان، آنها هر وقت میسر بود، ترجیح می‌دادند با مخالفان از در همکاری درآیند. به طور کلی، خلفای بعدی فاطمی از کشمکش‌های مذهبی با ساکنان غیراسماعیلی قلمرو خود دوری می‌جستند.

معز فاتح مصر که دوران او اوج قدرت فاطمیان محسوب می‌شود، در موقع ورود به مصر، سیاستی متفاوت از جد خویش عبیدالله مهدی موقع ورود به قیروان، در پیش گرفت. سیاست او که بعداً توسط اخلاف وی کم و بیش دنبال شد، از عوامل پایداری فاطمیان در مصر سنی‌مذهب بود.

در یک بررسی مقایسه‌ای بین دولت فاطمیان در مغرب با مصر، مشاهده می‌شود فاطمیان در مصر بر خلاف مغرب بیش از دو قرن باقی ماندند و این پایداری بی‌تأثیر از سیاست همراه با تسامح آنان در مصر نبود. سخنان جوهر در موقع فتح مصر نشان

از دوری‌جستن از سیاست تعصب مذهبی مغرب و در پیش گرفتن سیاست تسامح و مدارای دینی است.

مصریان از جوهر خواسته بودند هیچ گونه تغییری در مذهب آنان ایجاد نکند و جوهر هم این تقاضای مصریان را پذیرفت. او در نطقی که برای آنان ایراد کرد، گفت:

... مواردی را که ذکر کردید، خواستید در امان‌نامه شما قید شود، به جهت اجابت خواست شما و اطمینان خاطر تان، همگی را ذکر کردم و گرنه قید کردن آنها بی‌معنا و انتشارشان بی‌فایده است؛ چرا که اسلام قانونی واحد و شریعتی لازم‌الاتباع است. این موارد عبارتند از: ماندن شما بر مذهب تان، و اینکه آزاد باشید، واجبات خود را همانند سابق انجام دهید، در جامع‌ها و مسجدهایتان اقامه نماز کنید، به راه و رسم صحابه رضی‌الله عنهم و تابعین بعد از آنان و فقهای شهرها که احکام بر طبق مذاهب و فتوای ایشان جاری گشته است، باقی بمانید، اذان و نماز و روزه ماه رمضان و عبادت شب‌های آن و زکات و حج و جهاد بر همان اساس فرمان خدا و کتاب او و سنت پیامبرش اجرا گردد و با اهل ذمه همانند سابق عمل شود (مقریزی، ۱۹۹۶م، ج ۱، ص ۱۰۵).

نامأنوس بودن عقاید اسماعیلیان برای بربرها

مردم افریقه و مغرب، مردمی ساده و بخشی از آنان بدوی بودند. تمایلی به فلسفه و تأویل مسائل دینی نداشتند؛ درحالی که عقاید اسماعیلیان مبتنی بر فلسفه و تعقل و تأویل‌گرایی بود. این مسئله موجب شد فاطمیان نتوانند از جهت مذهبی، جایگاهی مستحکم به دست آورند تا با تکیه بر پایگاه مذهبی، جایگاه سیاسی خویش را هم در بین بربرهای مغرب استوار سازند.

اهالی مغرب و بربرها، در فهم اسرار باطنی مذهب اسماعیلی بر خلاف اهل شرق، زمینه کمتری داشتند. برای آنان فهم تأویل قرآن و حدیث طبق تأویلات اسماعیلی مشکل بود (برای دیدن نمونه‌هایی از تأویلات اسماعیلی، رک به: النویری، ۱۹۸۶م، ج ۲۵، ص ۱۹۵-۲۰۲ / الدواداری، ۱۹۶۱م، ج ۶، ص ۹۶-۱۰۷).

مذهب اسماعیلیان از زمان شکل‌گیری، با این اعتقادات باطنگرا همراه بود. این اعتقادات بین گروه‌های اسماعیلی ایران و عراق به صورت گسترده وجود داشت. نمونه این تفکرات باطنی و غالی‌گرایانه را در اعتقادات اسماعیلیان عراق - که قرامطه نامیده می‌شدند - می‌توان مشاهده کرد.

اکثر گروه‌های مذهبی مثل خوارج که توانستند در مغرب، قبل از فاطمیان پایگاهی به دست آورند، عقایدشان به دور از تأویلات و عقاید فلسفی و باطنی‌گری بود. عقاید خوارج جزمی و ساده و به دور از تعالیم باطنی‌گری و تأویل و فلسفه بود و این با طبیعت بربرها در آن مقطع سازگاری بیشتری داشت. سلاوی بیان می‌دارد مبادی فکری خوارج با طبیعت فطری بربرها مطابقت داشت (سلاوی، ۱۹۴۵م، ص ۱۲۲). در یک بررسی مقایسه‌ای بین افکار مذهبی خوارج با عقاید اسماعیلیان مغرب، مشخص می‌شود برخلاف فاطمیان، اعتقادات مذهبی خوارج با سقوط حکومت‌های منسوب به آنان در مغرب همچنان باقی ماند و این خود نشان از پذیرش عقاید مذهبی خوارج دارد. مخالفت حکومت‌هایی مثل اغبلیان با خوارج در مغرب، به واسطه آرمان‌های سیاسی و اجتماعی آنان بود و شکست خوارج در مغرب، شکست سیاسی بود نه اعتقادی و مذهبی.

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که: اگر عقاید باطن‌گری و تأویل‌گونه فاطمیان در میان بربرها زمینه پذیرش نداشت، چگونه دعوت فاطمیان در میان جوامع قبیلگی مورد پذیرش واقع شد؟ در پاسخ باید گفت: داعیان فاطمی از طرح مستقیم اعتقادات مذهبی خاص اسماعیلیان در میان قبایل خودداری می‌کردند و تعالیم باطنی‌گری که

در تعالیم اسماعیلیان ایران و شرق یا قرامطه دیده می‌شود، در دوران قیام از سوی داعیان مغرب مثل ابوعبدالله شیعی گزارش نشده است. گرایش قبایل بربر مثل کتامة و صنهاجه به فاطمیان، در دوران دعوت بیشتر بر مبنای ادعای وابستگی فاطمیان به اهل بیت و نسب شریف علوی و از همه مهم‌تر عقاید اجتماعی آنان بوده است.

مخالفت عباد و زهاد زاویه‌ها و رباط‌ها

مسئله‌ای که فاطمیان را در ادعاهای مذهبی‌شان با مشکل مواجه ساخت، موضع عباد و زهاد بود که در زاویه‌ها و رباط‌ها به عبادت و مرزبانی مشغول بودند و پایگاه مردمی و اجتماعی داشتند. این گروه به جنبش مقاومت در برابر مذهب اسماعیلی پیوستند. اینان در میان مردم نفوذ و محبوبیت داشتند. یکی از این افراد زاهد، ابویوسف جبلة بن حمود صدفی بود که در قصر الطرب، در مجاورت سوسه، مرابطی می‌کرد. موقعی که دعوت اسماعیلی در منطقه بالا گرفت، این مرد رباط را ترک می‌کند و می‌گوید: ما با دشمنی می‌جنگیدیم که میان ما و او دریا بود، اما اکنون این دشمن به منزل ما آمده است و خطرش برای ما بیشتر از آن یکی است. مخالفت او با دعوت فاطمیان به آن جا رسید که می‌گفت: جهاد با این‌ها افضل از جهاد با شرک است (الدباغ، ۱۳۲۰، ج ۲، ص ۱۸۵). روزی، ابویوسف در مسجد جامع به نمازی حاضر شد که عیدالله شخصاً خطبه آن را می‌خواند. او از جا برخاست و صورت خود را آشکار ساخت؛ طوری که مردم او را شناختند و به سمت آخر مسجد به راه افتاد و گفت: «ریشه‌اش را کنند؛ خدا ریشه‌شان را برکند» (همان، ج ۲، ص ۱۸۶). مقصود او مذهب سنت بود.

درگیری مداوم فاطمیان با امویان اندلس

از هنگام تشکیل خلافت فاطمیان، سرزمین مغرب اسلامی در آستانه جنگ خونین بین دو قدرت فاطمیان و امویان اندلس قرار گرفت. این جنگ بین دو قدرت سیاسی متعارض بر سر همه چیز بود. اختلافات مذهبی و حساسیت‌های قدیمی بر شدت و خشونت این درگیری افزود. مردم اندلس، سنی‌مذهب و پیرو فقه مالکی بودند و به مذهب تسنن وابستگی داشتند. آنها از تأثیرپذیری افکار جدید یا مخالف، خصوصاً از نوع شیعی آن گریزان بودند. از این گذشته، علاوه بر اختلافات مذهبی و فرقه‌ای، دشمنی قدیم که به روزگار امویان شام باز می‌گشت، حاکمان اندلس را از علویان جدا می‌کرد و بین آنان فاصله می‌انداخت.

از آغاز، فاطمیان به درگیری با امویان اندلس پرداختند. این امر موجب افزایش تردیدها و نگرانی‌های امیر عبدالرحمن سوم شد؛ چنان‌که سنگ بنای سیاست خارجی دولت خود را دشمنی با خلافت فاطمی قرار داد؛ بلکه از این بالاتر، عبدالرحمن در طول پنجاه سال حکومت خود در اندلس و با وجود گرفتاری‌های فراوان و مشکلات سیاست داخلی خود و شدت بادهای مخالف که از سوی اسپانیای مسیحی بر دولت او می‌وزید، حتی یک روز هم خطرهایی که اندلس را از جانب فاطمیان تهدید می‌کرد، نادیده نگرفت.

در حقیقت، عبدالرحمن در مقابله با خطر فاطمیان به فراهم آوردن وسایل دفاعی بسنده نکرد، بلکه بارها بر آن شد به اقدامات تهاجمی پناه برد که طبیعت درگیری با فاطمیان اقتضا می‌کرد و برای او حالت مرگ و زندگی داشت.

عبدالرحمن سوم در سال ۳۱۹ ق قسمتی از سرزمین‌های مغرب را به تصرف خویش درآورد و در مساجد آن در برابر فاطمیان، به نام او خطبه خوانده شد (مکی، ۱۳۷۶، ص ۲۹).

برای تضعیف موقعیت فاطمیان، عبدالرحمن از مخالفان آنان حمایت می‌کرد. ابن خراز ملیلی فقیه شاعر و قاضی مليله، پس از آنکه در سال ۳۲۵ق از ترس فاطمیان از مغرب به قرطبه گریخت، مورد عنایت خاص عبدالرحمن قرار گرفت و از جانب وی به عنوان قاضی قرطبه، مرکز خلافت، انتخاب شد (ابن القرضی، ۱۸۹۰م، ج ۷-۸، رقم ۲۰۰. به نقل از: مکی، ۱۳۷۰، ص ۵۱).

عبدالرحمن با تحریک شورشی‌ها، در پی متزلزل کردن پایه‌های دولت فاطمی در مغرب بود؛ حتی اگر شورشیان از خوارجی مانند ابویزید مخلد بن کیداد بودند. ابویزید که با شورش خود بزرگ‌ترین خطر را برای فاطمیان ایجاد کرده بود، در سال ۳۳۲ق با عبدالرحمن بیعت کرد (ابن عذاری، ۱۹۸۳م، ج ۲، ص ۲۱۳). عبدالرحمن دستور داده بود در تمامی معابر اندلس بر امیران شیعی فاطمی لعن کنند (همان، ج ۲، ص ۲۳۰). با گذشت زمان، شدت درگیری بین این دو دولت در مغرب بیشتر شد. هر کدام برای نابودی طرف مقابل از هر وسیله ممکن استفاده می‌کرد. هر دو حکومت در وحشت از دیگری بودند. آنچه بر وحشت امویان از فاطمیان می‌افزود، این بود که خلفای فاطمی از برخی تحرکات شورشی و جدایی طلب به خود تردید راه نمی‌دادند. عبدالرحمن را وحشت در بر می‌گرفت؛ هنگامی که می‌دید خلفای فاطمی با ابن حفصون شورشی^۱ همکاری می‌کنند؛ درحالی که شورش وی یک تمرّد عادی نبود، بلکه هدف او نابودی حاکمیت امویان اندلس بود (نعنعی، ۱۳۸۰، ص ۳۲۷).

۱. عمر بن حفصون از مولدین اندلس بود که علیه امویان دست به شورش زد. شورش او مهم‌ترین حرکت اعتراضی مولدون در عصر امویان محسوب می‌شود. این شورش در دوران امارت چهار امیر اموی، محمد بن عبدالرحمن تا عبدالرحمن سوم ادامه یافت. وی در برخی از مراحل شورش اظهار نصرانیت کرد. ادعای او بازگرداندن حکومت به مردم بومی اسپانیا بود. بیشترین پیروان او، مسیحیان و نومسلمانان بودند. ابن حفصون برای پیشبرد اهداف خود با فاطمیان ارتباط برقرار کرد و ادعای نیابت فاطمیان را کرد. عبدالرحمن سوم ضرباتی کوبنده بر او وارد کرد و زمینه شکست او را فراهم

دو دولت، علاوه بر نیروهای نظامی زمینی، عمده ناوگان دریایی خویش را درگیر جنگ با یکدیگر کردند. عبدالرحمن برای برخورد با فاطمیان ناوگان دریای اندلس را تقویت کرد و برای ساخت قطعات جنگی دریایی جدید و پیوستن آن به ناوگان اموی، برای حمایت بیشتر از ساحل اندلس، بودجه و نیرو در اختیار کارگزاران گذاشت. در مقابل هم خلفای فاطمی، ناوگان مهم دریایی را که از اغلبیان به ارث برده بودند و در توسعه و تجهیز آن بیشتر کوشیده بودند، با امویان درگیر کردند. در سال ۳۴۴ ق نیروی دریایی فاطمیان در پاسخ به حمله کشتی عبدالرحمن اموی با ناوگانی به سواحل المریه حمله کرد و کشتی‌های امویان را آتش زد (قاضی نعمان، ۱۹۷۸ م، ص ۱۶۴-۱۶۵ / ابن اثیر، ۱۹۸۹ م، ج ۵، ص ۳۰۹).

امویان اندلس، بر آن بودند مانع گسترش حکومت فاطمیان در مغرب الاقصی شوند؛ به همین علت عبدالرحمن سوم ضرورت را چنان دید که معاهدات و پیمان‌های قدیمی را که از مدت‌ها پیش، برخی از بزرگان منطقه را با امویان اندلس پیوند می‌داد، حفظ کند؛ علاوه بر این، ضرورت دید تا جایی که امکان دارد پیمان‌هایی جدید با اهالی این منطقه برقرار کند. هدف عبدالرحمن، مقابله با تلاش‌های فاطمیان برای اتحاد با قبایل قوی همچون مکناسه بود (ر.ک به: نعنعی، ۱۳۸۰، ص ۳۲۱-۳۳۳).

حملات فاطمیان از سال ۳۰۴ ق به بعد، با حمله به امارت منطقه نکور در ساحل مغرب که از متحدان قدیمی امویان بود، شدت گرفت و موجب شعله‌ور شدن جنگ و نزاع بین امویان و فاطمیان گشت. حاکمان آن سنی‌مذهب و مورد حمایت امویان اندلس بودند. آنان در برابر حملات فاطمیان مقاومت می‌کردند و به همین دلیل هم قرطبه با تمامی امکانات از این امارت دفاع می‌کرد (ر.ک به: ابن عذاری، همان، ج ۲،

کرد. او در سال ۳۰۵ ق از دنیا رفت و مطابق آداب و رسوم مسیحیان اندلس تجهیز و دفن شد (ر.ک به: ابن عذاری، ۱۹۸۳ م، ج ۲، ص ۱۰۴-۱۳۹ / نعنعی، ۱۳۸۰، ص ۲۶۴-۲۷۰).

ص ۲۴۶). این جنگ‌ها و حملات، موقعیت فاطمیان را در منطقه آسیب‌پذیر و تضعیف کرد.

از عوامل دیگر نزاع امویان و فاطمیان، رقابت بر سر ادریسیان بود. فاطمیان و امویان هر کدام در تلاش بودند قلمرو ادریسیان را تحت نفوذ خویش قرار دهند و عملاً دولت ادریسیان بازیچه دو قدرت بزرگ فاطمیان و امویان شده بود. در سال ۳۰۱ ق سردار فاطمیان، مصالعه بن حبوس، به مغرب الاقصی حمله کرد و فاس، پایتخت ادریسیان را تصرف کرد و امرای ادریسی ساکن در شهر و اطراف آن را به کوهستان فرستاد و اداره کشور را به پسرعمویش، موسی بن العافیه سپرد (سلاوی، ۱۹۴۵ م، ج ۲، ص ۶۴-۶۵). بعد از سقوط دولت ادریسیان، عبدالرحمن سوم برای تحقق آرزوی دیرینه امویان در تملک مغرب الاقصی وارد عمل شد و موسی بن العافیه را ترغیب به پذیرش حاکمیت امویان کرد (ابن ابی زرع، ۱۹۷۲ م، ص ۸۲)؛ البته زمینه‌های این کار را پیشتر با نیروهای نظامی فراهم ساخته بود.

با پذیرش حاکمیت امویان توسط موسی، دوباره فاطمیان برای تصرف فاس اقدام کردند (همان، ص ۸۵). قلمرو ادریسیان بارها بین فاطمیان و امویان رد و بدل شد و منطقه مغرب الاقصی جولانگاه نزاع‌ها و جنگ‌های خونین پرشماری شد که در تضعیف فاطمیان و امویان بی‌تأثیر نبود.

نفوذ خوارج در مغرب

مغرب از مراکز مهم نفوذ خوارج در قرون نخستین بود؛ در مقابل «تشیع هرگز در مغرب ریشه عمیقی نگرفته بود؛ زیرا بربرها عموماً پیرو مذاهب مختلف کیش خارجی بودند» (دفتری، ۱۳۸۵، ص ۹۸). خوارج، اولین فرقه مسلمان از ناحیه شرق عالم اسلامی بودند که توانستند قلوب بربرها را به سوی خود بکشانند و به کمک ایشان نخستین حکومت مستقل را پایه‌گذاری کنند.

خوارج در تاریخ مغرب از اواسط قرن دوم تا چهارم از نقشی اساسی در تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مغرب برخوردار بودند. با وجودی که فرقه خوارج خاستگاهی بربری نداشتند، در میان بخش زیادی از بربرهای مغرب مقبولیت یافتند. خارجی‌گری با آمال و آرمان‌های برخی اقوام بربر به دلایلی همچون محرومیت، احساس بی‌عدالتی و روحیه استقلال‌طلبی سازگار بوده است؛ به علاوه ضعف حکومت‌های اموی و عباسی در گسترش سلطه سیاسی خود بر غرب به قدرت‌یابی بربرهای خارجی‌مذهب کمک کرده است (کردی، ۱۳۸۹، ص ۴). خوارج مغرب که زمینه پذیرش افکار آنان در آنجا وجود داشت، دست به کار تبلیغ شدند و با بهره‌گیری از شیوه دعوت و با استفاده از ناخشنودی مردم آن نواحی از والیان دستگاه خلافت، توانستند در پایه‌گذاری حکومت‌های محلی توفیق‌هایی به‌دست آورند، و بخش‌های گسترده‌ای از مغرب از اواخر قرن اول هجری، دستخوش ناآرامی‌هایی شد که برانگیزندگان اصلی آن، خوارج بودند. خوارج موفق شدند در بخش‌هایی از مغرب همچون شهر نوبنیاد تاهرات و سجلماسه، حکومت‌های رستمیان و بنی‌مدرار را پایه‌گذاری کنند. رستمیان از خوارج اباضی، و بنی‌مدرار، از خوارج صفریه بودند.

خوارج در دوران حضور فاطمیان در مغرب، بزرگ‌ترین رقیب و دشمن فاطمیان محسوب می‌شدند. عظیم‌ترین شورش علیه فاطمیان در مغرب، شورش بربرهای خارجی به رهبری ابویزید خارجی بود (رک به: مقریزی، ۱۹۹۶م، ج ۱ ص ۷۹-۸۵/ ابن عذاری، ۱۹۸۳م، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۲۰). به اعتقاد برخی از محققان، اگر این شورش رهبری مناسبی داشت، با توجه به گستردگی و حضور قبایل ناراضی بربر در آن پیروزی بر فاطمیان حتمی بود (حسین مونس، ۱۹۹۲م، ج ۱، ص ۴۹۵).

مهم‌ترین قبایل مغرب مثل زناته پایگاه خوارج بودند (ابن خلدون، ۱۹۷۱م، ج ۷، ص ۱۱). این قبایل دشمنی عمیقی با فاطمیان داشتند و سد راه آنان بودند و آنان با همدستی و همراهی مخالفان فاطمیان، مثل امویان اندلس مانع جدی در راه گسترش نفوذ فاطمیان بودند.

روابط دولت بنی‌مدرار و امویان اندلس، همواره ثابت و به صورت حفظ منافع متقابل بود. روابط خوارج بنی‌مدرار با امویان اندلس با وجود دوری مسافت، روابط دوستانه‌ای بود. ظهور فاطمیان در منطقه مغرب، روابط امویان و خوارج بنی‌مدرار را استوارتر ساخت و عملیات مشترکی از سوی امویان و امرای بنی‌مدرار بعد از سقوط اغبیان به‌دست فاطمیان برای حفظ دولت بنی‌مدرار صورت گرفت (ابن عذاری، همان، ج ۱، ص ۱۵۰ / اسماعیل، ۱۹۷۶م، ص ۱۰۷).

توجه فاطمیان به مصر

یکی از اهداف مهم فاطمیان، تغییر نظام سیاسی - عقیدتی حاکم بر جهان اسلام و قرارداد آن تحت رهبری خویش به‌عنوان تنها خلافت مشروع بود. برای تحقق چنین هدفی، فاطمیان از همان آغاز تأسیس خلافت در مغرب، سیاست خاصی در مورد سرزمین‌های شرقی جهان اسلام، بخصوص مصر به‌عنوان نزدیک‌ترین نقطه مناطق شرقی به مغرب، در پیش گرفتند. این سیاست از سوی خلفای مغرب به‌جز المنصور که درگیر مسائل داخلی بود، پیگیری شد. هدف آنان از توسعه قلمروشان به طرف سرزمین‌های شرقی جهان اسلام، برانداختن خلافت عباسیان در بغداد به عنوان بزرگ‌ترین دشمن عقیدتی و سیاسی فاطمیان بود (دفتری، ۱۳۷۵، ص ۱۸۱). فاطمیان برای اینکه بتوانند رهبری جهان اسلام را به‌دست گیرند، می‌بایست به مرکز و قلب جهان اسلام در شرق نزدیک می‌شدند. با توجه به اینکه خلافت فاطمی در قسمت غربی سرزمین‌های اسلامی روی کار آمده بود، اولین قدم برای دست‌یافتن به این هدف، مصر بود.

فاطمیان از آغاز تشکیل حکومت در مغرب، بیشترین توجهشان به مصر بود. هر زمان از مشکلات داخلی و شورش‌ها فارغ می‌شدند، تلاش می‌کردند به مصر نزدیک شوند. در سال ۳۰۱ هجری، نخستین حمله فاطمیان به مصر به سرداری القائم، جانشین آینده عبیدالله مهدی، انجام گرفت (طبری، ۱۹۷۲م، ج ۱۰، ص ۱۴۸-۱۵۰ / مقریزی،

۱۹۹۶م، ص ۶۸-۶۹ / همو، ۱۹۹۱م، ج ۴ ص ۵۶۲). در سال ۳۰۷ هجری، دومین حمله به مصر در دوران خلافت عبیدالله مهدی انجام گرفت (ابن اثیر، ۱۹۸۹م، ج ۵، ص ۶۳/ ابن خلکان، ۱۹۷۷م، ج ۵، ص ۱۹/ ابن ظافر، ۱۹۷۴م، ص ۱۴-۱۵). القائم شخصاً دو بار لشکر فاطمیان را برای تصرف مصر رهبری کرد (سلیم، ۱۳۸۷، ص ۸۰). القائم بامرالله پس از رسیدن به خلافت در سال ۳۲۲ هجری نیز به مصر حمله کرد (ابن اثیر، ۱۹۸۹م، ج ۵، ص ۱۶۲). گرچه این حمله‌ها با شکست مواجه شد، ولی متوقف نشد.

تلاش برای تصرف مصر در دوران المنصور و آغاز خلافت المعز متوقف شد. علت توقف، عدم اهمیت مصر در نظر فاطمیان نبود، بلکه شورش‌ها و مشکلاتی بود که در مغرب دامنگیر فاطمیان شده بود. آرزوی تصرف مصر در سال ۳۵۸ هجری در دوران المعز محقق شد (ابوالمحاسن، ۱۹۲۶م، ج ۴، ص ۲۸/ ابن اثیر، ۱۹۸۹م، ج ۵، ص ۳۶۵/ مقریزی، ۱۲۷۰، ج ۱، صص ۱۰۳ و ۱۰۷/ القلقشندی، ۱۹۱۲م، ج ۳، ص ۳۴۵).

ابویوسف کندی شروع عملیات نظامی فاطمیان با مصر را قبل از سال ۳۰۱ ق و حدود سال ۲۹۷ ق با منصوب شدن ابومنصور تکین به عنوان کارگزار فسطاط از طرف خلیفه عباسی المقتدر می‌داند. تکین نیروهایش را برای مقابله با فاطمیان سمت برقه فرستاد، ولی فرمانده فاطمی حباسة بن یوسف، آنها را شکست داد و وادار به عقب‌نشینی به سمت فسطاط کرد. بعد از این شکست، تکین نامه‌ای به عبیدالله از جانب المقتدر خلیفه عباسی نوشت و او را به اطاعت از عباسیان دعوت کرد. کندی تاریخ این نامه را سال ۳۰۰ ق اعلام می‌کند (کندی، ۱۹۸۷م، ص ۲۰۲-۲۰۳).

بعد از آماده‌شدن زمینه برای انتقال حکومت به مصر، در سال ۳۶۲ هجری المعز به سوی مصر حرکت کرد. بررسی اخبار انتقال مرکز خلافت از مغرب به مصر، نشان از آن دارد که فاطمیان برای حفظ موقعیت‌شان در مغرب قصد جدی نداشتند. المعز هنگام حرکت از مغرب، ضمن انتقال خزاین، تابوت‌های اجدادش را همراه خود به مصر انتقال داد (سلیم، ۱۳۸۷، ص ۸۲۰) و مغرب را به دست یکی از خاندان‌های بربر

هوادار خود سپرد (ر.ک به: النویری، ۱۹۸۶م، ج ۲۸، ص ۱۴۰ / ابن اثیر، ۱۹۸۹م، ج ۵، ص ۳۷۸ / ابن دقمان، ۱۸۹۴م، ج ۵، ص ۲۶ / الکندی، ۱۹۸۷م، ص ۲۹۸ / ابن ظافر، ۱۹۷۲م، ص ۲۵ / مقریزی، ۱۹۹۶م؛ ج ۱، ص ۱۰۰ / ادریس، ۱۹۸۵م، ص ۷۳۸).

بررسی حوادث سال‌های حضور فاطمیان در مصر، مبین این مسئله است که تمام هدف فاطمیان، تصرف مناطق تحت نفوذ عباسیان در شرق است. فاطمیان تلاشی که برای تصرف شام و عراق انجام دادند، برای حفظ مغرب که پایگاه قبلی آنان بود، از خود نشان ندادند. از آنان نسبت به حفظ مغرب، کوشش و جدیت لازم دیده نمی‌شد. بنی‌زیری - حکومت دست‌نشانده فاطمیان - چون از فاطمیان برای حفظ موقعیت‌شان در آن منطقه جدیت لازم ندیدند، چند دهه بعد از رفتن المعز نام فاطمیان را از خطبه حذف و عباسیان را جایگزین آنان کردند (ر.ک به: ابن اثیر، ۱۹۸۹م، ج ۶، ص ۱۲۴ / ابن عذاری، ۱۹۸۳م، ج ۱، ص ۳۳۸ و ۳۹۵).

وقایع مغرب در چند دهه بعد از رفتن فاطمیان به مصر، نشان می‌دهد فاطمیان قصد جدی برای حفظ این منطقه نداشتند و همین مسئله زمینه عدم پایداری و قطع نفوذ آنان را در مغرب فراهم آورد.

نتیجه

فاطمیان در دوران دعوت برای جلب نظر مردم مغرب که عمدتاً بربر و سنی‌مذهب بودند، سیاست‌های مذهبی و اجتماعی خاصی در پیش گرفتند که عمدتاً مبتنی بر تمایلات و خواسته‌ها و ویژگی‌های اعتقادی و اجتماعی بربرها بود. تمایلات و خواسته‌های بربرها، آرمان‌های عدالت‌خواهانه مثل رهایی از حاکمیت عرب‌ها بود که شیوه‌های ظالمانه‌ای در برخورد با بربرها در پیش گرفته بودند. از طرف دیگر شیوه‌های تسامح‌گونه و مدارانه در برخورد با عقاید مذهبی که در دوران دعوت از ناحیه فاطمیان در مغرب دنبال می‌شد، عامل مؤثری در جلب بربرها به طرف

فاطمیان بود. این شیوه‌ها پس از تشکیل خلافت تغییر کرد که از عوامل ناپایداری فاطمیان در مغرب بود.

عوامل ناپایداری نفوذ حاکمیت و عدم گسترش عقاید فاطمیان در ناحیه مغرب اسلامی، به عملکرد و سیاست‌های آنان، وضعیت قومی و نژادی و مذهبی مغرب باز می‌گردد. جهت‌گیری سیاست‌های مذهبی - اعتقادی فاطمیان در مغرب مبنی بر تعصب مذهبی و پافشاری بر اجرای اعتقادات اسماعیلی در جامعه‌ای بود که زمینه پذیرش این سیاست‌های مذهبی در آن وجود نداشت. این مسئله واکنش اهالی سنی‌مذهب مغرب و علمای مالکی را که جایگاه نسبتاً استواری در بین مردم آن منطقه داشتند، به همراه داشت. آنان احساس کردند فاطمیان در صدد عقاید اسماعیلی را جایگزین اعتقادات مذهبی خودشان کنند. عقاید اسماعیلیان عقاید عقلی و فلسفی و مبتنی بر باطن‌گرایی و تأویل‌گرایی بود؛ در حالی مردم مغرب مردمی ساده و بدوی بودند و زمینه پذیرش چنین اعتقاداتی در آنان وجود نداشت.

در ماندگاری عقاید فاطمیان در مقایسه با گروه‌های صاحب حکومت، مثل خوارج در مغرب تفاوتی آشکار دیده می‌شود. حکومت‌های خوارج گرچه از نظر سیاسی در مغرب سقوط کردند، ولی تفکر اعتقادی آنان باقی ماند؛ در حالی که هم حکومت فاطمیان و هم اعتقادشان از مغرب رخت بریست. دلیل این مسئله آن است که عقاید فاطمیان با بافت فکری بربرها همخوانی نداشت، ولی اعتقادات خوارج که اعتقاداتی به دور از تأویل‌گرایی فلسفی و باطنی‌گرایی بود با بافت فکری بربرها سازگاری داشت. نفوذ خوارج و زهاد و عباد زاویه و رباط‌ها، سدی در راه گسترش حاکمیت و نفوذ مذهبی فاطمیان بودند. این گروه‌ها و دسته‌ها پایگاه اعتقادی و اجتماعی استواری داشتند. عدم همراهی آنان با فاطمیان، نگاه مغربی‌ها را نسبت به فاطمیان دگرگون کرد، حکومت‌ها و قدرت‌های سیاسی مغرب که از جهت سیاسی و اعتقادی با فاطمیان تضاد منافع داشتند، از جمله اسباب اشتغال فاطمیان در نزاع‌ها و جنگ‌های منطقه‌ای شدند. در رأس این حکومت‌ها امویان اندلس بودند که در مدت ۶۵ سال

حضور فاطمیان، بیشترین درگیری و جنگ را با آنان داشتند. این درگیری‌ها از علل عدم گسترش نفوذ فاطمیان در سراسر مغرب بود. فقدان اشتراک قومی، قبیله‌ای، مذهبی و عصبیت بین فاطمیان و مردم بومی مغرب، موجب شد دولت فاطمی در صدد باشد جایی غیر از مغرب را برای تحقق سیاست‌های خود جستجو کند؛ از این‌رو مصر که مناسب‌ترین و نزدیک‌ترین سرزمین برای تحقق سیاست شرقی فاطمیان بود، در نظر گرفته شد و در سال ۳۵۸ ق به فتح آنجا اقدام و در سال ۳۶۲ ق مرکز خلافت به مصر منتقل شد و با رفتن فاطمیان از مغرب، نفوذ آنان هم از آن منطقه رخت برکشید.

منابع

۱. ابن ابی‌زرع؛ انیس المطرب بروض القرطاس فی اخبار ملوک المغرب و تاریخ مدینه فاس؛ رباط: دارالمنصور، ۱۹۷۲ م.
۲. ابن اثیر، عزالدین ابی‌الحسن؛ الکامل فی التاریخ؛ تصحیح علی شیری؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۹ م.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد؛ العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و العجم و البربر؛ بیروت: مؤسسة اعلمی، ۱۹۷۱ م.
۴. ابن خلکان، شمس‌الدین ابوالعباس احمد بن محمد؛ وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان؛ تحقیق احسان عباس؛ بیروت: دار صادر، ۱۹۷۷ م.
۵. ابن دقماق، صارم‌الدین ابراهیم بن محمد؛ الانتصار لواسطه عقد الامصار؛ قاهره: فولدز، ۱۸۹۴ م.
۶. ابن ظافر، جمال‌الدین ابوالحسن علی؛ اخبار الدول المنقطعه؛ قاهره: المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقيه، ۱۹۷۲ م.
۷. ابن عذارى، ابوحمیدالله محمد بن محمد؛ البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب؛ تحقیق بی.س. کولان و لوی پروونسال؛ بیروت: دارالثقافه، ۱۹۸۳ م.
۸. ابن هیثم، جعفر بن محمد؛ پیدایی فاطمیان و گفت‌وگوهای درونی شیعیان در المناظرات؛ تحقیق ویلفرد مادلونگ و پل ای. واکر، ترجمه محمد جاودان و امیر جوان آراسته؛ قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۸ ش.
۹. ابوالمحاسن، جمال‌الدین یوسف بن تغری بردی؛ النجوم الزاهره به فی ملوک مصر و القاهره؛ قاهره: دارالکتب المصریه، ۱۹۷۲ م.

۱۰. ادريس عمادالدين؛ **تاريخ الخلفاء الفاطميين في المغرب**؛ القسم الخاص من عيون الاخبار و فنون الآثار؛ تحقيق محمد اليعلاوى؛ بيروت: دارالغرب الاسلامى، ۱۹۸۵م.
۱۱. اسماعيل، محمود؛ **الخوارج في المغرب الاسلامى**؛ قاهره: مكتبة مدبولي، ۱۹۷۶م.
۱۲. جوذرى، ابوعلی منصور العزیزى؛ **سيرة الاستاذ جوذر**؛ تقديم و تحقيق محمد كامل حسين و محمد عبدالهادى شعيره؛ قاهره: دارالفكر العربى، ۱۹۵۴م.
۱۳. مونس، حسين؛ **تاريخ المغرب و حضارته**؛ بيروت: العصر الحديث، ۱۹۹۲م.
۱۴. الدباغ، عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله الانصارى؛ **معالم الايمان في معرفة اهل القيروان**؛ تونس: تعليقات ابن ناجى، ۱۳۲۰ق.
۱۵. دفتري، فرهاد؛ **تاريخ و عقايد اسماعيليه**؛ ترجمه فريدون بدره‌اى؛ تهران: نشر و پژوهش فرزاد، ۱۳۷۵ش.
۱۶. الدوادارى، ابوبكر بن عبدالله بن ايبك؛ **كنز الدرر و جامع الغرر**؛ السادس الدرة المضيه فى اخبار الدولة الفاطميه؛ تحقيق صلاح الدين المنجد؛ قاهره: قسم الدراسات الاسلاميه بالمعهد الالماني للآثار بالقاهره، ۱۳۸۰ق/۱۹۶۱م.
۱۷. السلاوى، احمد بن خالد الناصرى؛ **الاستقصاء للاخبار دول المغرب الاقصى**؛ تحقيق جعفر و محمد الناصرى؛ الدار البيضاء: دارالكتاب، ۱۹۵۴م.
۱۸. سليم، محمد نبى؛ «تاريخ فاطمیان از دیدگاه تقی‌الدین مقریزی»؛ **فصلنامه علمی - پژوهشی شیعه‌شناسی**، ش ۲۴، سال ششم، زمستان ۱۳۸۷.
۱۹. الطبرى، محمد بن جرير؛ **تاريخ الطبرى**؛ قاهره: ۱۹۷۲م.
۲۰. عرب‌احمدى، اميربهرام؛ «بررسی تاريخ و تطور اصول عقايد شيعيان بهرہ داوودى»؛ **فصلنامه علمی - پژوهشی شیعه‌شناسی**؛ ش ۲۱، سال ششم، بهار ۱۳۸۷.
۲۱. قاضى نعمان بن محمد المغربى التميمى؛ **رسالة افتتاح الدعوة**؛ تحقيق وداد القاضى؛ بيروت: دارالثقافه، ۱۹۷۰م.
۲۲. _____؛ **المجالس و المسایرات**؛ تحقيق الحبيب الفقى، ابراهيم شيوخ و محمد اليعلاوى؛ تونس: الجامعة التونسيه، ۱۹۷۸م.
۲۳. القلقشندى، شهاب‌الدين ابوالعباس احمد بن على؛ **صبح الاعشى فى صناعة الانشاء**؛ قاهره: دارالكتب المصريه، ۱۹۳۸م.
۲۴. كردى، رضا؛ **تاريخ سياسى خوارج شمال آفريقا**؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹م.
۲۵. الكندى، ابوعمر محمد بن يوسف؛ **كتاب الولاة**؛ بيروت: مؤسسة الكتب الثقافيه، ۱۹۸۷م.
۲۶. لوئیس، برنارد؛ **بنیادهای کیش، اسماعیلیان**؛ ترجمه ابوالقاسم سرى؛ تهران: یسمن، ۱۳۷۰.

۲۷. مالکی، ابوبکر عبدالله بن ابی عبدالله؛ *ریاض النفوس فی طبقات علماء القیروان و افریقیه*؛ تحقیق حسین مونس؛ قاهره: [بی‌نا]، ۱۹۵۱م.
۲۸. المقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی؛ *اتعاظ الحنفاء باخبار الائمة الائمة الفاطمیین الخلفاء*؛ تحقیق جمال‌الدین الشیال و محمد حلمی محمد احمد؛ قاهره: المجلس الاعلی للثئون الاسلامیه، ۱۹۹۶م.
۲۹. _____؛ *المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار*؛ مصر: بولاق، ۱۲۷۰م.
۳۰. _____؛ *المقفی الكبير*؛ تصحیح محمد العیلاوی؛ بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۱م.
۳۱. مکی، محمود علی و عزالدین عمر موسی؛ *تشیع در اندلس*؛ ترجمه رسول جعفریان؛ قم: انصاریان، ۱۳۷۶.
۳۲. نعنعی، عبدالمجید؛ *دولت امویان در اندلس*؛ ترجمه محمد سپهری؛ قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
۳۳. النوبری، شهاب‌الدین؛ *نهاية الارب في فتون الادب*؛ قاهره: المكتبة العربیه، ۱۹۸۶م.